

استاد و راهنما در عرفان

محمدجواد رودگر*

چکیده

مقاله حاضر پیرامون نقش و ضرورت استاد سلوکی و راهنمای راه معنوی در طی مقامات عرفانی یا سیر و سلوک پژوهش و پردازش نموده است و استاد را به دو قسم الف) استاد خاص ب) استاد عام تقسیم نمود. پس از آن در خصوص شرایط علمی و عملی استاد و راهنما، ویژگی‌های مرید و شاگرد طریق الهی و فواید و محاسن داشتن استاد خبیر، فانی فی‌الله، مجتهد و فقیه در شریعت، مؤید از سوی خدا سبحان و عنایات انسان کامل معصوم علیه السلام بحث و بررسی کرده است. نوشتار پیش‌رو بیانگر آن است که بدون استاد آگاه و بصیر که اسلام‌شناس و عرفان‌شناس باشد و شریعت را مغزای سلوک الی‌الله قرار دهد و توحید و ولایت را بنیاد و ریشه عرفان حقیقی بداند و خودتسلیم ولایت باشد امکان‌پذیر نیست و منهای چنین راهنمایان رفتن مخاطرات و مهالک راه را افزون و خطر سقوط و هبوط را بیشتر خواهد کرد.

واژگان کلیدی

عرفان، عرفان عملی، استاد عام و خاص، شریعت، سیر و سلوک، رهنما.

*. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج. siyavash.roodgar@kiaou.ac.ir

تاریخ تأیید: ۱۳۸۹/۶/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۷/۱۰

طرح مسئله

امام صادق علیه السلام فرمود:

العاملُ عَلِيٌّ غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَيَّ غَيْرِ الطَّرِيقِ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا.
(کلینی، ۱۴۰۱: ۱ / ح ۱)

عمل‌کننده بدون بصیرت، مانند کسی است که در بیراهه افتاده و سرعت حرکت وی چیزی جز دور شدن او از هدف و مقصد نیست.

در عرفان عملی و سیر و سلوک عارف و سالک یا «مجنذوب سالک» است یا «سالک مجنذوب»؛ یعنی گاهی بارقه‌های الهی و انقلاب درونی و عشق فطری عارف به جوشش می‌آید و «کشش» معشوق او را در صراط «کوشش» قرار می‌دهد؛ و گاهی عارف در اثر مجاهدت و ریاضت معقول و مشروع، جذب تجلیات ربوبی گشته و نفحات انسی و قدسی حق مجنذوبش می‌کند و به سوی مطلوب (دیدار با دلبر و دلدار) سوق و سیر می‌دهد.
استاد شهید مطهری می‌گوید:

سالک برای اینکه به قله منیع انسانیت، یعنی توحید برسد از کجا باید آغاز کند و چه منازل و مراحل را باید به ترتیب طی کند و در منازل بین راه، چه احوالی برای او رخ می‌دهد و چه وارداتی بر او وارد می‌شود و البته همه این منازل و مراحل باید با اشراف و مراقبت یک انسان کامل و پخته - که قبلاً این راه را طی کرده و از رسم و راه منزل‌ها آگاه است - صورت گیرد و اگر همت انسان کامل بدرقه راه نباشد، خطر گمراهی است.

عرفا از انسان کاملی که ضرورتاً باید همراه نوسفران باشد، گاهی به طائر قدس و گاهی به «خِضْرُ» تعبیر می‌کنند:

همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس! که دراز است ره مقصد و من نو سفرم
ترک این مرحله بی هم‌رهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی
(مطهری، ۱۳۸۳: ۲۳، ۲۶ و ۲۷)

با توجه به این مطلب این مسئله یعنی وجود راهنمای کامل در سیر و تکامل معنوی

اهمیت دارد حال این استاد و راهنما باید چگونه باشد، و از چه خصوصیات برخوردار است. لسان آیات و روایات و دیدگاه‌های سیر و سلوک ویژگی‌ها و خصوصیات این استاد و راهنمای راه را معرفی کرده که در این مقاله بدان پرداخته‌ایم.

ضرورت وجود استاد کامل در سیر و سلوک

لازم است انسان سالک و متکامل در سیر و سلوک استکمالی خویش در پرتو هدایت، عنایت و حمایت‌های ظاهری و باطنی انسان کامل مَكْمَل - که عین صراط مستقیم و سبیل قویم الهی و خلیفه و حجت الهی است - به بارگاه توحید ناب دست یابد؛ چه اینکه خضر طریق و پیر راه و مرشد کامل در هویت اصیل عرفان ناب، انسان کامل معصوم است و پس از ایشان شاگردان مکتب قرآن و ولایت‌اند که راه‌شناس و راه‌رفته‌اند؛ به تعبیر مرحوم همایی:

چون وجود ناقص با کامل مکمل پیوند گرفت، از پرتو کمال او، استحاله و تبدل مزاج روحانی و ولادت ثانیه دست دهد و آن وجود ناقص نیز کامل می‌گردد؛ مانند اتصال قطره‌ای از آب شور به دریای آب شیرین. (همایی، ۱۳۸۹، ۲ / ۸۵۶)

چون سیر و سلوک از نظر معرفت‌شناختی نیز درونی و معنوی است و آسیب‌شناسی‌های پیدا و پنهان آن تنها با نظارت مرشد کامل و آگاه امکان دارد و از نظر منطقی نیز طی مقامات معنوی و منازل سلوکی همراه با تجارب و مکاشفاتی است که احتمال خطا و اشتباه در آن وجود دارد^۱ از این رو باید استاد راه و پیر طریق مددکار و همراه سالک باشد و سنجه‌هایی نیز برای شناخت صدق و کذب و صواب و خطای شهودی او اقامه نماید که البته قرآن کریم، کشف و شهود معصوم علیه السلام و عقل سلیم و رشد یافته می‌توانند در این باره معیار باشند. (بنگرید به: یثربی، ۱۳۷۷ الف: ۴۱۹ - ۴۱۱؛ همو، ۱۳۷۷ ب: ۵۳۴ - ۵۳۱)

مسئله مددگرفتن از خاطر رندان، طی مراحل با مرغ سلیمان، کمک خواستن از همت مردان خدا، خدمت پیرمغان و با دلیل درکوی عشق قدم نهادن، از توصیه‌های لسان‌الغیب

۱. کشف و شهود نیز همانند علم خطاپذیرند و الهامات و خواطر همراه با وساوس نفسانی و تلبیسات ابلیسی امکان دارد.

شیراز است و مرحوم علامه شعرانی نیز سخنی به غایت نغز در ضرورت راهنمایی و معلم‌خواهی در مقامات سلوکی دارند:

حق آن است که سالک به استاد عارف احتیاج دارد؛ زیرا مبتدی هنگامی که قصد تهذیب نفس از رذایل را داشته باشد، نمی‌داند چطور شروع در سلوک کند و چه چیزی شایسته است تا انجام دهد و از آنچه باید بپرهیزد، چگونه عمل کند و چه بسا برای او صفت رذیله عجیب حاصل شود و خود بدان ملتفت نباشد تا از آن بپرهیزد؛ لذا محتاج معلمی است تا به او تنبّه دهد و او را به راه تخلص از آن ارشاد کند. پس همان‌طور که در صنایع و مهارت‌ها به استاد احتیاج است در تحصیل ملکه تهذیب نفس نیز به استاد احتیاج می‌باشد؛ بلکه احتیاج در این راه شدیدتر است. (رحیمیان، ۱۳۷۱: ۸۸)

امام خمینی علیه السلام نیز ضرورت وجود راهنما را این‌گونه بیان است:

استاد اخلاق برای خود معین نماید. جلسه و عظم و خطابه و پند و نصیحت تشکیل دهید. خودرُو نمی‌توان مذهب شد ... برای هر علم و صنعتی در دنیا استاد لازم است؛ لکن علوم معنوی و اخلاق به تعلیم و تعلم نیازی ندارد؟ و خودرُو و بدون معلم حاصل می‌گردد؟

هرکه گیرد پیشه‌ای بی اوستا	ریشخندی شد به شهر و روستا
هرکه در ره بی قلاووزی ^۱ رود	هر دو روزه راه صد ساله شود
کار بی استاد خواهی ساختن	جاهلاننه جان بخواهی باختن

در سلوک عرفانی، کار اصلی را باید خود سالک انجام دهد؛ اما «استاد» نقش راهنمای با تجربه و راه طی کرده‌ای دارد که همه خطرات و خصوصیات این راه خطیر را می‌شناسد و به مشکلات سیر و سلوک آگاهی دارد و از سوی دیگر طبیعت و مزاج شاگرد و توان مجاهدت و تحمل ریاضت او را نیز می‌داند؛ یعنی به «سیر قدر» او وقوف دارد و اینکه چگونه و با چه کم و کیفی حرکت کند، چه ذکر داشته باشد، مراقبت‌های منازل در مناظر معنوی اش چگونه

۱. لغتی ترکی و به معنای راهبر و دلیل راه است. (فرهنگ معین، همین واژه)

باشد که همه اینها از دلالت‌ها و همت‌های پیر طریق و راهنما قابل دستیابی است. قرآن کریم نیز در آیات مختلف منزلت راهنما و استاد را در هدایت‌های ظاهری و باطنی گوشزد کرده است؛ یعنی «فطرت و شریعت» در خصوص «راهنما و رهبرخواهی» هم‌گرایی ویژه‌ای دارند. قرآن کریم از قول حضرت ابراهیم علیه السلام به آزر می‌فرماید:

يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا. (مریم / ۴۳)

که در این آیه دست‌کم دو نکته لطیف مشهود است: یکی بایستگی رجوع جاهل به عالم و دیگر آنکه صاحب شناخت خدادادی و در صراط هدایت می‌تواند آگاهی بخش و هدایتگر باشد.

ای بی‌خبر! بکوش که صاحب خبر شوی تا راهرو نباشی کی راهبر شوی؟

خدمت به انسان کامل و سرسپردگی به رهیافتگان وصال که به منبع معرفت و سرچشمه زلال و حیانی متصل شده‌اند، ضرورت دوری‌ناپذیر در سیر و سلوک عرفانی دارد. به تعبیر حافظ:

شبانِ وادی ایمن گهی رسد به مراد که چند سال به جان خدمت شعیب کند

موسی علیه السلام در پرتو هدایت‌های برونی و درونی حضرت شعیب علیه السلام در یک مرحله و سپس قرار گرفتن در وادی جذبات و جلوات هدایت باطنی و ولایت‌امری جناب خضر علیه السلام طی طریق کرد آن‌چنان که (کهف / ۶۵) علی علیه السلام در آغوش پر مهر و معرفت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله دیده به جمال دوست روشن نمود و به دلدار دل سپرد و به قله قاف کمال و وصال، باریافت. (بنگرید به: نهج‌البلاغه، ۶۵۱ و ۶۵۲)

می‌توان ضرورت و دلایل وجود راهنما و مراد را در سیر سلوک در چند بند این‌گونه ترسیم کرد.

یک. نیاز فطری و عقلی به راهنما در هر حرفه، صنعت و بیشتر از آن در سیر و سلوک باطنی؛

دو. ناآشنایی به راه و رسم سلوک عرفانی؛

سه. وجود رهنزان و سارقان در سلوک عرفانی؛

چهار. وجود وسوسه‌های مخاطره‌آمیز و هلاکت‌بار که بسیار درونی و مرموزند؛
پنج. تفسیر حوادث سلوکی و وقایع شهودی و دست‌یافته‌های عرفانی؛
شش. سستی و توقف در اثر ابتلائات گوناگون و ضرورت مراد در تصرف باطن مرید و
رهاسازی از توقف؛

هفت. قراردادن مرید و شاگرد تحت حمایت‌های معنوی و برخوردارسازی او از همت و
قدرت درونی و ولایت باطنی از سوی مراد و پیر راه.

اکنون درمی‌یابیم که چرا علامه حسن‌زاده آملی از قول بزرگان فرموده‌اند: «اگر انسان
عمر خود را در پیدا کردن استاد کامل صرف کند جا دارد». (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۹: ۲۶) و
علامه تهرانی آورده‌اند که: «کسی که به استاد رسید نصف راه را طی کرده است». (حسینی
تهرانی، ۱۴۲۲: ۱۱۵ و ۱۱۶)

سالک نرسد بی مدد پیر به جایی بی زور کمان، زه نبرد تیر به جایی

بی پیر مرو تو در خرابات هرچند سکنند ز زمانی

به کوی عشق مَنه بی دلیل راه قدم که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد

شرایط و ویژگی‌های استاد یا پیر راه

پس از فهم ضرورت استاد و اهمیت منزلت او در سیر انفسی و سلوک الی‌الله، یکی از مسائل
مهم و بنیادی و سرنوشت‌ساز، شناختن و یافتن استاد کامل و سرسپردگی به او و شاگرد
حقیقی شدن اوست؛ لذا سؤال محوری آن است که این استاد کیست؟ چه ویژگی‌هایی دارد یا
باید داشته باشد؟ چه کسانی به دستگیری خلق و هدایت معنوی مجازند؟ پیش از پاسخ‌گویی
بیان سه نکته لازم است:

نکته اول: بر اساس آیه «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَهُمْ صُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»
(عنکبوت / ۳۶) اگر انسانی به حقیقت در راه خدا و با نهایت خلوص و صداقت جهاد کند و
گام بردارد: «جَاهَدُوا فِينَا»، هر آینه مشمول رحمت خاص و رحیمی خداوند خواهد شد (هدایت

به معنای ایصال به مطلوب شامل حال او می‌گردد) و خداوند در هیچ مرحله‌ای او را رها نخواهد کرد که «معیت خاصه» با او دارد: «لمع المحسنین»، و قطعاً یکی از روزی‌های معنوی و هدایت‌های ویژه خداوند آن است که استادی خبیر و بصیر و کامل را در مسیر او قرار دهد و محال است کسی از راه دل و با همه وجود از خدای متعال چیزی بخواهد و او عطا نکند.

نکته دوم: پیروی و فرمان‌بری از استاد تنها درباره استاد سلوک و پیر طریق است که دارای همه شرایط معرفتی و معنوی باشد؛ نه استاد علمی؛ که آنجا ضمن احترام و ادب استاد و شاگردی، عقل و دین حکم می‌کنند که انسان سالک معرفت و علم باید اهل اجتهاد باشد نه تقلید و به تجزیه و تحلیل علمی بپردازد و اهل سؤال و جواب و نقد و نقض و ابرام باشد؛ اما در سلوک درونی و هجرت باطنی با شناخت استاد شایسته، دل به او می‌سپارد و در مقام اطاعت از او برمی‌آید به تعبیر حافظ:

از آستان پیر مغان سر چرا کشم دولت در آن سرای و گشایش در آن در است

حافظ! جناب پیر مغان مأمّن و فاست درس حدیث عشق بر او خوان وزو شنو

بنده پیر مغانم که ز جهلم برهاند پیر ما هر چه کند عین ولایت باشد

به جان پیر خرابات و حقّ صحبت او! که نیست در سر من جز هوای خدمت او

انسان کامل معصوم (انبیای الهی و ائمه معصومین علیهم‌السلام) پیر اصلی طریق، راهنمایان راه، صاحب‌همتان ژرف‌نگر، وجه خدا، کلمه الهی و صراط مستقیم‌اند و سیر از خلق به حق و از کثرت به وحدت نموده‌اند و مراتب سیر و سفر را یکی پس از دیگری پشت سر نهاده و خداوند آنها را برای دستگیری و هدایت خلق از آسمان به زمین تنزل داده و از فنا به بقا و از فرق به جمع و بلکه «جمع‌الجمعی» رسیده‌اند تا پس از عروج به ذروه ملکوت و طی سیر صعودی به فرمان حضرت احدیت به عالم ناسوت تنزل کنند و مشاعل هدایت و علائم صعود در رسیدن به مقام شامخ انسانیت گردند که اینان جانشینان خدا و اولیاءالله هستند و صاحب ولایت

تکوینی و تشریحی و به اذن‌الله زمام هدایت مستعدان راه کمال و طریق جمال را در دست گیرند. (بنگرید به: جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۶ / ۱۳۹ - ۱۲۶ و ۱۱ / ۹۲؛ حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۸: ۷۲، ۷۳، ۹۱ و ...)

برخی از شرایط استاد

یک. جامعیت: استاد در «عرفان عملی» در صورت امکان باید جامعیت علمی و عملی داشته باشد؛ یعنی از فقهت و اجتهاد در اصول و فروع دین و شریعت محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برخوردار باشد؛ به سخن دیگر اسلام‌شناس، دین‌شناس و متخصص در ساحت آموزه‌ها، گزاره‌ها، بینش‌ها و گرایش‌های دینی باشد؛ اهل فقه، فلسفه، حکمت، عرفان، تعقل، تعبد، عرفان، سیاست، خلوت و جلوت باشد تا سالک را یک‌سویه و اهل کناره‌گیری و گوشه‌نشینی تربیت نکند و مصداق کلام امام حسن عسکری علیه‌السلام باشد که فرمود: «و اما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدینه، مخالفاً لهواه، مطیعاً لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه»؛ (حر عاملی، ۱۴۱۴: ۲۷ / ۱۳۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۲ / ۸۸) زیرا سالک در مقام سیر و سلوک «عوام» است و باید به «عالم» که ویژگی‌های علمی، اخلاقی، معرفتی و معنوی دارد مراجعه نماید. باید در طریق به رفیقی دست نیاز دراز نماید که به تعبیر حضرت مسیح علیه‌السلام، دیدن او انسان را به یاد خدا انداخته و گفتارش دانش‌افزایی و کردارش یاد معاد بوده و اشتیاق به آخرت را در دل و دیده سالک بیوراند. (کلینی، ۱۴۰۱: ۱ / ۳۹) اگر انسان چنین استاد دل‌آگاه و دین‌داری یافت باید در خدمت و معیت و مصاحبت او باشد تا استعدادهای بالقوه‌اش به فعلیت برسد که به قول مولوی:

دلا! نزد کسی بنشین که او از دل خبر دارد به زیر آن درختی رو که او گل‌های تر دارد

دو. بار یافتن به مقام فنای فی‌الله؛ یعنی اسفار اربعه عرفانی را طی کرده باشد و در عالم فنا و توحید سیر نماید؛ زیرا نیرنگ‌کاران و حقه‌بازان فراوانی در کمین مشتاقان و مشتریان سلوک‌اند. به تعبیر مرحوم نخودکی اصفهانی:

مدت زمانی است که آنچه را می‌بینم آن است که مردم غیر از دو طایفه نبوده و

برای آنها ثالثی وجود ندارد. یک طایفه حُقه‌بازها هستند که به حقه‌بازی مشغول‌اند و دسته دیگر مردم صاف و صادقی هستند که از قبل سراب را آب پنداشته و مشک مصنوعی را به جای مشک (واقعی) انگاشته‌اند؛ ولی کسی که واقعاً به مقصد رسیده باشد ندیده‌ایم ... (نخودکی، ۱۳۷۸: ۱۱۹ و ۱۲۰)

به تعبیر مرحوم حداد: استاد باید دارای مقام توحید باشد. (حسینی تهرانی، ۱۴۲۳: ۴۸۶) پس استاد راه رفته می‌داند که خصوصیات هر منزل و مراقبه‌های آن چیست و تنها باید به استادانی که از رهگذر شریعت به شهود رسیده و خود استاد دیده و صاحب تجربه‌اند، دل بست و سر تسلیم در برابرشان داشت و اگر سالک خود اهل علم و معرفت دینی باشد، عامل به دانسته‌های خود گردد و با قدم صدق، سلوک عملی نماید به یقین خدای متعال او را به سوی چنین استادانی راهنمایی خواهد کرد. (بنگرید به: شجاعی، ۱۳۸۵: ۱ / ۸۷ - ۸۳) سه. صاحب‌نظر بودن و ولایت باطنی داشتن؛ استاد خود در اثر سوختن و گداختن باید به مرحله‌ای رسیده باشد که صاحب نَفَسِ طیبه و زکیه و نَفَسِ رحمانی و روحانی باشد تا گوهر وجود شاگرد سلوکی‌اش را بَدَل به حقیقت نماید؛ پس پیر راه باید گوهرشناس صاحب نَفَس باشد. به قول حافظ:

دوستان عیبِ من بی دل حیران مکنید گوهری دارم و صاحب‌نظری می‌جویم
و پیری که کار آزموده و راه‌آشنا باشد و چون طبیعی حاذق و مشفق عمل نماید، با دم مسیحایی خود مرده‌دلان را زنده می‌کند.

خامانِ رَه نرفته چه دانند ذوقِ عشق؟ دریا دلی بجوی، دلیری، سرآمدی

چهار. داشتن حس سابقه نزد ارباب معنویت و سلوک. استادی که بدنام و فاقد حُسن سیرت و سابقه است، نمی‌تواند رهپویان سلوک و صفا را به مقصد و معنا دلالت و هدایت نماید. از این رو حسن شهرت در مسیر بندگی خدا و عبودیت استاد می‌توانند شرایط را برای انتخاب استاد هموارتر سازد.

اقسام استاد سلوکی

نفوس انسان در سیر استکمالی خویش محتاج به تربیت استاد است تا آنها را از حالت استعداد به فعلیت برساند و حُجُبِ ظلمانی و نورانی را در طی مقامات معنایی از سَر راه بردارد که رفع حجب، در ظلمانی به «ترک» و در نورانی به «درک» است. این حقایق سلبی و ایجابی در حرکت جوهری اشتدادی و حرکت حبی اشتیاقی به تدبیر و تصرف و تعلیم و تسلط استاد کامل در مدتی مدید و زمان طولانی به تدریج امکان‌پذیر است که بایسته است استاد از تجلیات صفاتی و اسمائیه به تجلیات ذاتیه ربانیه رسیده باشد؛ لذا بزرگان معرفت و معنویت گفته‌اند: استاد دو قسم است: استاد خاص و استاد عام. استاد خاص آن است که به‌خصوص و منصوص و مخصوص به اشاره و هدایت است که نبی و خلفای خاصه او هستند (بنگرید به: حسینی تهرانی، ۱۴۲۲: ۱۶۶؛ نسفی، ۱۳۷۷: ۵ و ...). و استاد عام به شکل خاص و منصوص مأمور به هدایت نیست؛ لکن داخل در عموم «فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل / ۴۳) می‌باشد.

علامه سید محمدحسین حسینی تهرانی این معنا را به تفصیل تصویر کرده است:

اولیای خدا و افرادی که به مقام کمال انسانی رسیده‌اند، در هر زمان ممکن است متعدد باشند و هر یک از آنان قابل دستگیری و هدایت و ارشاد سالکین؛ لیکن امام و خلیفه رسول خدا که دارای ولایت کبرا و حافظ شریعت و طریقت و مُهْمِین بر جمیع عوالم و محیط بر جزئیات و کلیات است، در هر زمان بیش از یکی نیست و همه اولیا در تحت لوای اویند و در تحت شریعت و طریقت او. برای سالک ضروری است که پیوسته متوجه او باشد ... که روح ولی بر سالک سیطره دارد، سالک نیز پیوسته متوجه او بوده تا مرافقت صادق شود و عملاً سیر و حرکت سالک به‌واسطه این مرافقت با امام صورت گیرد که از زمان غیبت کبرا منحصرأ اختصاص دارد به وجود حضرت امام زمان حجة الله البالغة محمد بن الحسن العسكري علیه السلام.

و اما سایر اولیا که دستگیری می‌کنند، اولاً به تبعیت از استاد خاص می‌باشد و ثانیاً لزوم دستگیری آنان در ظرف عدم تمکن از استاد خاصی است و اما در زمان تمکن، دستگیری آنان ضرورتی نیست؛ گرچه آن نیز ممکن است و اشکالی ندارد. و مرافقت سالک به استاد عام نیز لازم است؛ زیرا نفحات رحمانیه از جانب رب

العزه، از سوی حجابِ اقرب که همان استاد خاص است با وساطت قلب استاد عام به سالک می‌رسد.

بنابراین سالک نباید از افاضات قلبیه استاد عام غافل بماند که از استفاضه معنویات او محروم خواهد ماند. (حسینی تهرانی، ۱۴۲۲: ۱۶۶ و ۱۶۷)

راه‌های شناخت استاد در سیر و سلوک

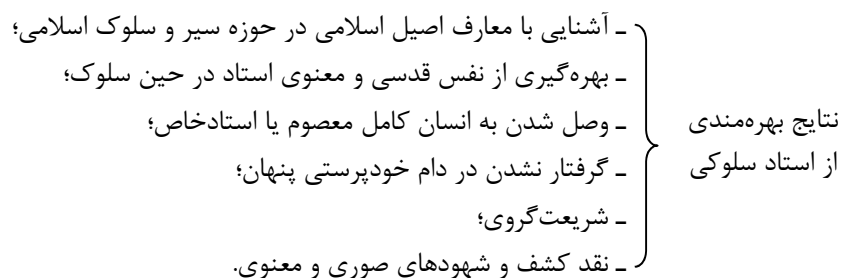
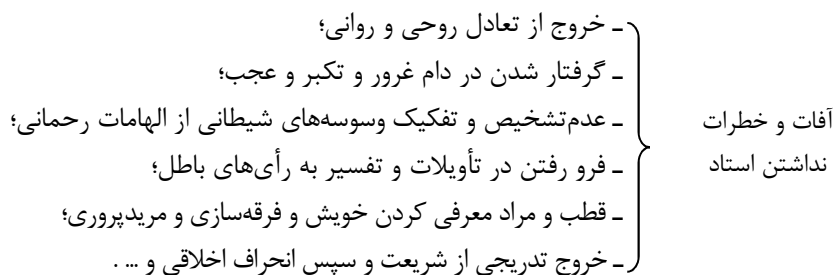
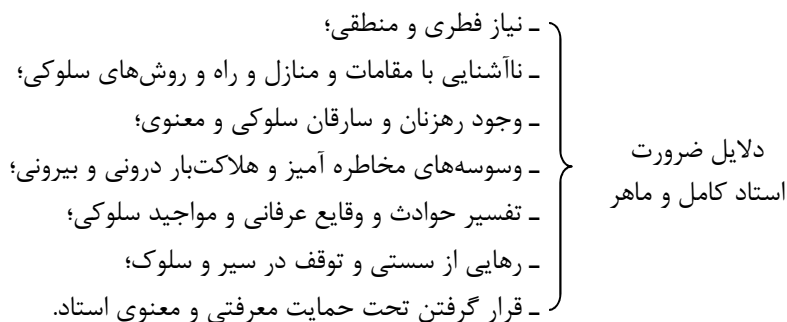
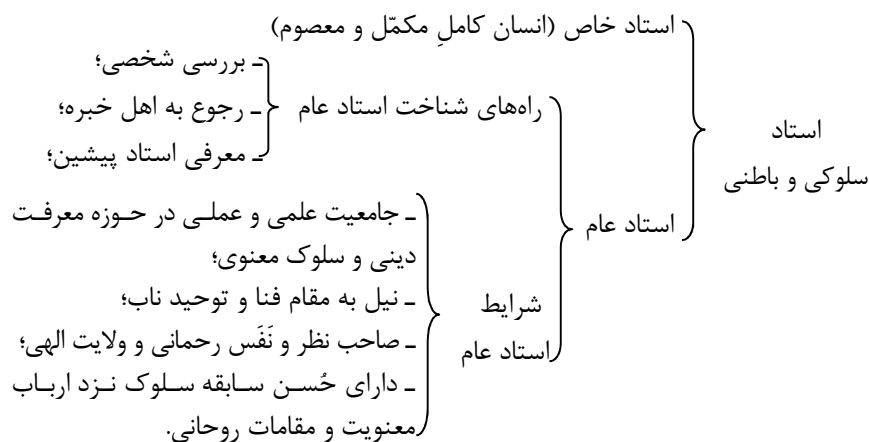
یک. بررسی شخصی؛ مصاحبت و مرافقت در خلأ و ملأ زمینۀ شناخت استاد را فراهم می‌کند تا برای سالک، واقعیت و یقین او دستگیر شود که اهل خبره و عقلانیت و معرفت و اهل درد و دغدغه عمل به شریعت و اهل مقام الهی و معنویت و «عبودیت» است؛ لذا ابداً ظهور خوارق عادات و کشف و کرامات و اطلاع بر مغیبات و اسرار خواطر افراد بشر و ذهن‌خوانی‌ها و عبور بر آب و آتش و طی زمین و هوا، نمی‌تواند دلیل بر وصول صاحبش به حقیقت و عبودیت و مقام ولایت الهیه باشد؛ چه اینکه همه امور یاد شده در اثر ریاضت نفس، مکاشفات روحیه و حتی ممارست در برخی از علوم غریبه ممکن است. (بنگرید به: حسینی تهرانی، ۱۴۲۱: ۱۳۵)

دو. رجوع به اهل خُبره؛ چنان که در شناخت فقیه اعلم و مجتهد جامع‌الشرایط یا متخصص یک فن بایسته است به کارشناس و خبره مراجعه کرد، در شناخت صاحب نفس حوزه معنا و سلوک - که بسیار دشوارتر است - نیز شایسته است به انسان راه‌رفته و اهل ذوق عرفانی و مواجید سلوکی - که دانای به اسرار و رموز سلوک عملی است و در عین حال اهل عرفان علمی نیز می‌باشد - مراجعه شود. البته به تعبیر بزرگان، در فقه نفس و طب روحانی، معرفت به استاد اصعب و دشوارتر از فقه ظاهر و شریعت ظاهری است و مراقبت و دقت لازم و بصیرت و صبر لازم است تا انسان در پرتو بینایی، بیداری و پایداری و درک محضر اصحاب دانایی و دارایی به این مهم (شناخت استاد عام) دست یابد.

سه. معرفی استاد پیشین؛ یعنی اینکه انسان «استاد عام» با شرایط محرزه داشته و او فردی جامع، سالک و به توحید رسیده را معرفی نماید یا از طریق استاد سلوکی تمام عیار که نزد اصحاب حکمت و شریعت و معرفت و معنویت معروف است استاد سلوکی خویش را که باید تحت تعلیم و تربیت او باشد، بشناسد ...

وجود استاد جامع و کامل در سیر درونی لازم است تا انسان هم در فهم حقایق و دقایق دینی و تفسیر وحی، هم در عمل به دستورهای الهی دچار خبط و خطا نشود و گرفتار انحراف و تحریف و تفسیر به رأی یا مبتلا به انانیت و خودبزرگ‌بینی نگردد که نداشتن استاد عام یا قرار نگرفتن تحت عنایات و توجهات استاد خاص ضررها و آفاتی دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. خروج از تعادل روحی و توازن در رشد استعدادهای بالقوه به سوی فعلیت و کمال؛
۲. گرفتار شدن در دام کبر و عجب و غرور؛
۳. عدم تشخیص وسوسه‌های شیطانی از الهامات غیبی؛
۴. فرو رفتن در تأویلات باطل و تفسیر به رأی‌های دینی و معنوی؛
۵. خودشیفتگی و معرفی خویش به‌عنوان قطب و قدوه سالکان و سپس فرقه‌سازی و جریان‌پردازی از رهگذر مرید و مرادی؛ برخی گفته‌اند علت انحراف حسین بن منصور حلاج در اذاعه و اضعاء مطالب ممنوعه و اسرار الهی، نداشتن معلم و شاگردی نکردن نزد استاد ماهر و کامل و راهبر راهرو و به مقصد رسیده بود که او و امثال شیخ احمد احسائی چون خودرو و بدون استاد، عمل کردند دچار اشتباهات فاحش شدند که بدون استاد، حکمت و عرفان خواندن و ریاضت‌های شاقه کشیدن مایه انحراف و التقاط خواهد شد. (بنگرید به: حسینی تهرانی، ۱۴۲۳: ۵۶۷؛ همو، ۱۴۱۸: ۳ / ۳۶۲؛ همو، ۱۴۲۲: ۱۸۵)
۶. خروج تدریجی از شریعت نورانی اسلام و دعوت به سوی خود به‌جای دعوت به سوی خدا. شناسایی استاد کامل و سرسپاری به او ضرورت دارد تا بدون دغدغه و نگرانی از انحراف‌های نظری و عملی حرکت به سوی خدا و سیر الی‌الله با عشق، شور و شیدایی شروع و معارج کمال و مدارج جمال الهی به تدریج یکی از پس از دیگری پشت سر گذاشته شود و اگر استاد جامع‌الشرایط نصیب شد، اولین گام مهم برای اطاعت مطلق از او در ساحت سلوک معنوی و باطنی برداشته شده است که انسان وارد وادی امن و حرم الهی می‌گردد و از خویشتن خویش هجرت نموده و به مقام «عندالله» و «لقاءالله» واصل می‌شود. می‌توان ضرورت، آفات، نتایج، اقسام و شرایط استاد در سیر و سلوک را این‌گونه ترسیم و تصویر کرد:



آداب استاد و شاگردی در قرآن

عرفان عملی اسلامی با تکیه بر منبع معرفتی «دل» و ابزار سلوکی تهذیب و تزکیه نفس ساختار معرفت‌شناختی ویژه‌ای دارد و نقش استاد و شاگرد هرکدام در جایگاه خویش، روشن است تا سالک در پرتو عنایت پیدا و پنهان استاد خویش برای تهذیب و نورانیت دل اهتمام داشته، قوت و ضعف‌های خود را بشناسد و بصیرت لازم، صبر کافی و شرح صدر مناسب را در طی مقامات معنوی پیدا نماید؛ زیرا بناست که غیر از ارتباط عقلی و علمی، نسبت ویژه درونی و قلبی و ربط روحانی و پر جاذبه‌ای بین استاد و شاگرد در مقام سلوک برقرار گردد. ارباب تفسیر و اصحاب حکمت و صاحبان شهود و معنویت، بین شاگرد و استاد آداب و شرایطی قائل شده‌اند:

در تفسیر نمونه ذیل آیه «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (کهف / ۶۵) که در مورد داستان دیدار موسی و خضر عليه السلام آمده است که مهم‌ترین آن یافتن رهبر دانشمند و استفاده از پرتو علم او و نیز ادب شاگرد و استاد است. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۳: ۱۲ / ۵۶۵ - ۵۲۸)

در باب آداب استادی و شاگردی از قصه دیدار موسی و خضر این نکات برداشت می‌شود:

۱. موسی خود را تابع خضر معرفی می‌کند (أَتَّبِعُكَ)؛
۲. موسی بیان تابعیت را به صورت تقاضای اجازه از او ذکر می‌نماید. (هل أَتَّبِعُكَ)؛
۳. او به تعلم احساس نیاز کرد. و به علم استادش اقرار دارد. (علي أن تُعَلِّمَنِي)؛
۴. در مقام تواضع، علم استاد را بسیار و خود را طالب فراگرفتن گوشه‌ای از علم او قلمداد می‌نماید. (مَّا)؛
۵. از علم استاد به علم الهی یاد می‌کند (عُلِّمْتَنِي)؛
۶. از او ارشاد و هدایت طلب می‌نماید (رُشِّدْنَا)؛
۷. در پرده به او گوشزد می‌کند که همان‌گونه که خدا به تو لطف کرده و تعلیمت نموده، تو نیز در حق من چنین کن (تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَنِي)؛
۸. جمله «هل أَتَّبِعُكَ» دلالت دارد بر اینکه شاگرد باید به دنبال استاد باشد و وظیفه استاد این نیست که دنبال شاگرد راه بیفتد، مگر در موارد خاص؛

۹. موسی با داشتن مقامی بزرگ این اندازه تواضع می‌کند؛ یعنی هر که هستی و هر مقامی که داری، در راه کسب دانش باید فروتن باشی؛

۱۰. او در مقام تعهد خود نسبت به استاد، تعبیر قاطعی نکرد؛ بلکه عبارت «ستجدنی ان شاءالله صابراً» را به کار برد که هم ادبی است در برابر پروردگار، هم در مقابل استاد که اگر تخلفی رخ داد نسبت به استاد بی‌احترامی نشده باشد. (همان: ۵۶۶)

استاد و پیر طریق، باید پدری مهربان، خیرخواه، درآشنا، دردشناس و درمانگر باشد و شاگرد نیز وظیفه‌شناس و آداب‌دان.

سعی ناپرده در این راه به جایی نرسی مزد اگر می‌طلبی، طاعت استاد ببر

لسان‌الغیب شیراز نیز همچون عارفان ره‌آشنا و راه طی کرده، مسئله اطاعت و تسلیم در برابر پیر و مرشد را مطرح می‌نماید؛ زیرا نیک می‌داند که پیر و استاد، واسطه فیض و منبع الهام الهی است و به دست عنایت پیر، غبار غیر از صحنه دل و جان سالک زدوده خواهد شد.

از آستان پیر مغان سر چرا کشیم؟ دولت در آن سرای و گشایش در آن در است

کیمیایی است عجب، بندگی پیر مغان خاک او گشتم و چندین درجاتم دادند

به جان پیر خرابات و حق صحبت او که نیست در سر من جز هوای خدمت او

بنده پیر مغانم که ز جهلم برهاند پیر ماهر چه کند عین ولایت باشد و ...

(بنگرید به: خرمشاهی، ۱۳۶۷: ۹۹ - ۹۵)

برخی آداب متقابل استاد و شاگرد از دیدگاه عزالدین کاشانی

۱. آداب استاد

۱. شناخت توانایی‌های سالکان؛
۲. رفق و مدارا با سالکانی که کمتر توانایی دارند و در عزم و اراده و مجاهدت ضعیف‌اند؛
۳. دل سپردن به خدای سبحان و یاری جستن از او هنگام سخن گفتن با سالکان و هدایت آنان؛

۴. دوری از تصریح و تعیین عیب‌های سالک و فهماندن عیوب او با اشاره و کنایه؛
 ۵. دوری از آشکارسازی اسرار سالک؛
 ۶. درگذشتن از لغزش‌های سالک در خدمت و ادب‌ورزی نسبت به استاد و تشویق او به ادب و تسلیم و خدمت به استاد؛
 ۷. نداشتن انتظار بزرگداشت و احترام از سوی شاگرد؛ اگرچه حق این است که چنین باشد؛
 ۸. ادای حقوق سالک در همه حال.
- با توجه به آداب و اخلاق مذکور می‌توان برای استاد مشخصه‌ها و ویژگی‌های دیگری را برشمرد:

علم او برای خدا باشد نه دنیا؛ گفتار و کردارش همخوان باشد؛ در سیر و سلوک عملی معتدل و میانه‌رو باشد؛ مراقبت صنفا و کبرا داشته باشد؛ در دستگیری مستعدان و مریدان کوشا، دلسوز، و اهل هدایت و هدیت باشد؛ حضور در محضر او زبان را از بیهوده‌گویی و جسارت‌آمیزی باز می‌دارد و نفس را به یاد خدا آرام می‌نماید؛ اهل فکر، ذکر و شیدایی درونی و شکستگی قلبی باشد؛ دارای علم عینایی و لدنی باشد.

۲. آداب شاگرد

۱. عزم و پایداری در ملازمت و همراهی استاد؛
 ۲. دل و جان سپردن به آموزش‌های استاد و پیروی از برنامه‌های او؛
 ۳. گوش‌سپردن به سخنان استاد؛
 ۴. شناخت زمان سخن گفتن با استاد؛
 ۵. عدم تجاوز از حد و اندازه خویش در مقام سخن گفتن با استاد؛
 ۶. کتمان اسرار استاد؛
 ۷. یاری از استاد در فهم وقایع سلوکی و مکاشفات عرفانی؛
 ۸. اظهار اسرار خود، به‌ویژه در ارتباط با سلوک نزد استاد. (کاشانی، ۱۳۷۲: ۳۳۱ و ۳۳۲؛ رجایی بخارایی، ۱۳۶۴: ۱۱۵ - ۱۱۲)
- با این اوصاف می‌توان برای شاگرد مختصات و ویژگی‌های دیگری را برشمرد:

اهل بصیرت، فطانت و فراست بوده، اشارت‌شناس و رازیاب باشد؛ روشن‌دل باشد تا بزرگی و عظمت پیر را دریابد؛ صادق و مخلص باشد؛ اهل وفا، صفا و پایدار در پیمان‌ها باشد؛ آزادمرد و آزاده باشد؛ رازدار و سر نگه‌دار باشد؛ پندپذیر و نصیحت‌شنو باشد؛ تسلیم و مطیع پیر راه باشد؛ شریعت محور باشد؛ مراد را برای خدا باور داشته و دوست بدارد و ارادت ورزد؛ درصدد امتحان شیخ و مراد خویش بر نیاید؛ ولایت‌شناس و ولایت‌مدار باشد.

نتیجه ارزیابی سلوک و معنویت

یک. معیار معرفت و معنویت، فقط قرآن و سنت معصومین علیهم‌السلام است که تنها «خط قرمز» محسوب شده و همه در برابر «ثقلین» تعهد و التزام دارند و مراد و پیر را فراتر از کتاب و سنت دانستن کژاندیشی و کژروی محض است.

دو. در طول سلوک عملی از آغاز تا انجام، فقط «شریعت» ملاک است؛ یعنی «شریعت محوری» در همه سطوح و ساحت‌های سلوکی مبنا و میزان عمل خواهد بود، که شریعت از حدوث تا بقا حضور داشته و به بهانه طریقت یا حقیقت ساقط نخواهد شد؛ بلکه تکلیف در مراحل بالاتر و سطوح والاتر بیشتر و سنگین‌تر است. (بنگرید به: طباطبایی، ۱۳۹۳: ۶ / ۳۰۵ - ۳۷۰؛ همو، ۱۳۸۱: ۴۶ و ۴۷؛ قشیری، ۱۳۴۰: ۲۰، ۳۰ و ۴۲)

سه. معیار سنجش اعمال و میزان تشخیص کشف و شهود، انسان کامل معصوم و صاحبان ولایت کلیه الهیه‌اند و بس.

آسیب‌های رابطه مرید و مرادی

از آنجا که نیاز به سلوک و طی طریق نیازی فطری و فراگیر تلقی می‌شود و از سویی عرفان‌های نوظهور و کاذب را برای پاسخ‌گویی به این نیاز ناسزاوارانه وارد میدان شد. و در این هیاهو خطر جایگزینی مدعیان دروغین با عارفان راستین وجود دارد، شایسته است این آسیب‌ها شناسایی و بازگو شود.

۱. چون عرفان، درونی و رازها و اسرار آن در سلوک عملی پنهان است، شناخت صادق از

کاذب و صالح از طالح در حوزه مُرادشناسی و مرید بودن بسیار دشوار می‌نماید و خود سرچشمه آسیب‌های فراوانی خواهد شد.

۲. عارفان راستین و استادان عام شایسته، جامع و کامل، معمولاً و غالباً مجهول، در پرده، و اهل خلوت‌اند و از شهرت و شناخته شدن می‌پرهیزند و غیبت آنها در جامعه، زمینه حضور نااهلان و ناواردان در عرصه سیر و سلوک خواهد شد.

۳. شاخص‌های ثابت و معیارهای دقیق برای ارزیابی مدعیان راهبری و ارشاد وجود ندارد یا کمتر از آن سخن به میان می‌آید.

۴. در فرقه‌های مختلف صوفیه انحراف وجود دارد؛ به‌ویژه پس از قرن دهم و یازدهم به این سو و وجود عناصر درس ناخوانده، غیر مجتهد در اصول و فروع دینی و سپس داشتن حلقات ذکر و مجالس وعظ و اندرز و نماز جماعت‌ها و ... که جامه‌ای چوپانی پوشیده و باطنی درنده‌خو و خون‌آشام دارند و خود را در میان گوسفندان رام و بی‌آزار پنهان ساخته‌اند و در پی شکارند؛ تا جایی که برخی ساده‌اندیشان مراد خویش را تا حد عصمت بالا برده و از آنها اطاعت محض و بی‌چون‌وچرا دارند و اصل را با فرع اشتباه گرفته و فروع را به‌جای اصول نشانده‌اند و عقل خویش را تعطیل کرده و چشم و گوش بسته، دنباله‌روی مدعیان دروغین سیر و سلوک‌اند. حال اگر دیدیم که استادی خصوصیات ذیل را دارد نباید خود را به او بسپاریم:

۱. ریاست‌طلب است و این خصلت را پنهان کرده و فریب‌کارانه در پی تحقق آن است؛

۲. حسادت دارد؛

۳. برای خودش تبلیغ می‌کند (مستقیم یا غیر مستقیم از طریق برخی مریدان غافل و ...)

۴. روحیه مرید پروری داشته و جمع دوستان ارادتمند و مطیع محض که سخن هیچ‌کس را گوش نداده و تنها تسلیم محض افکار و اراده‌های او باشند و اگر انسان بهتری از حیث علمی و عملی پیدا شد آنها را به سوی او فرا نخوانده و بلکه بازدارد. (بنگرید به: شوشتری، ۱۳۸۴: ۱۰۳؛ مجاهدی، ۱۳۸۴: ۲ / ۴۱۲ - ۴۰۷؛ کاشفی، ۱۳۸۴: ۱ / ۲۶۳ - ۲۳۲؛ همان: ۲۱۲ - ۲۰۰)

اما اگر استاد و مُراد برای دارا شدن روح و روحیه اجتهادی در شاگرد و مرادش اهتمام ورزید و او را نسبت به قرآن و عترت متعبد و اهل تسلیم تربیت کرد و همواره تعادل و تعالی،

عقلانیت و معنویت را توأمان در سالک پرورش داد و معیارهایی را در اختیار شاگرد قرار داد که بر نفس و تجلیات نفسانی‌اش اشراف پیدا کند و تنها انسان کامل معصوم و سنت و سیره آنها را ملاک ابدی و تغییر ناپذیر برای سنجش همه چیز معرفی کرد و خود هرگز از جاده توحید، ولایت، عبودیت، و شریعت خارج نشد، بایسته عقلی و شایسته سلوکی است که انسان تابع و تسلیم او باشد و او را الگو و استاد خویش قرار دهد.

نتیجه

در سیر و سلوک داشتن استاد و مراد رهیافته ضرورت انکارناپذیری دارد؛ زیرا بدون استاد طی طریق یا ناممکن است و یا ناسودمند. از سویی هرکسی شایسته جلوداری و جلوه‌گری و مریدپروری نیست، این است که شناخت استاد راستین، مهم‌ترین گام در سلوک معنی است. ازطرفی در رابطه متقابل راهرو و راهبر و فرایند تعلیم و تربیت مرید همواره آسیب‌هایی رخ می‌نماید که به تناسب زمان و زمینه‌ها، نشانه‌هایی دارد و مرید باید اهل عقل و درایت، بینش و بصیرت و فراست و فطانت باشد تا گرفتار دام‌های شیطانی و تلبیسات ابلیسی نشود و ضمن فهم و درک لزوم استاد خبیر و الهی و اهل ولایت و شریعت، خویش را از خطرات این راه خطر خیز مصون و معصوم نداند و سعی کند اسلام‌شناسی، عرفان‌شناسی و عارف‌شناسی همه جانبه داشته و محمد و آل پاکش علیهم‌السلام را الگوی جاودانه و جامع قرار دهد و تحت ولایت مطلقه و الهیه حجت بالغه حق و ولی الله الاعظم علیه‌السلام قرار بگیرد.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. جمعی نویسندگان، ۱۳۸۳، سوخته، تهران، شمس الشموس.
۴. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۹، تفسیر موضوعی قرآن مجید، ج ۶ و ۱۱، قم، اسراء، چ سوم.
۵. حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۱۴ ق، وسائل الشیعه، بیروت، مؤسسه آل‌البیت، دار احیاء التراث.

۶. حسن‌زاده آملی، حسن، ۱۳۷۹، *در آسمان معرفت*، قم، تشیع.
۷. حسینی تهرانی، سید محمدحسین، ۱۴۱۸ ق، *الله‌شناسی*، مشهد، علامه طباطبایی.
۸. _____، ۱۴۲۱ ق، *رساله لب‌اللباب*، مشهد، علامه طباطبایی.
۹. _____، ۱۴۲۲ ق، *رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم*، مشهد، بی‌نا.
۱۰. _____، ۱۴۲۳ ق، *روح مجرد*، مشهد، علامه طباطبایی.
۱۱. حیدری کاشانی، حسین، ۱۳۸۱، *سیری در آفاق*، قم، تهذیب.
۱۲. خرمشاهی، بهاء‌الدین، ۱۳۶۷، *حافظ‌نامه*، تهران، علمی - فرهنگی و سروش.
۱۳. خمینی، سید روح‌الله، بی‌تا، *جهاد اکبر (به ضمیمه ولایت فقیه)*، بی‌جا، بی‌نا.
۱۴. رجایی، احمدعلی، ۱۳۶۴، *فرهنگ اشعار حافظ*، تهران، علمی، چ دوم.
۱۵. شجاعی، محمد، ۱۳۸۵، *مقالات*، ج ۱، تهران، سروش.
۱۶. شعرانی، ابوالحسن، ۱۳۷۱، *حیات و اندیشه شعرانی*، کیهان اندیشه، ش ۴۵.
۱۷. شوشتری، عبدالقائم، ۱۳۸۴، *غم عشق*، قم، طوبای محبت.
۱۸. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۸۱، *رسالة الولاية*، ترجمه صادق حسن‌زاده، قم، نشر بخشایشی.
۱۹. _____، ۱۳۹۳ ق، *تفسیر المیزان*، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
۲۰. قشیری، ابوالقاسم، ۱۳۴۰، *الرسالة القشيرية*، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عجمانی، با تصحیحات و استدراکات فروزانفر، تهران، علمی و فرهنگی.
۲۱. کاشانی، عزالدین محمود، ۱۳۷۲، *مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة*، تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران، هما، چ چهارم.
۲۲. کاشفی، محمد رضا، ۱۳۸۴، *عرفان و تصوف*، قم، نشر معارف نهاد رهبری در دانشگاه‌ها.

۲۳. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۱ ق، *اصول کافی*، بیروت، دارالصعب، دارالتعارف، چ چهارم.
۲۴. مجاهدی، محمدعلی، ۱۳۸۴، *در محضر لاهوتیان*، قم، مؤسسه انتشاراتی لاهوت، چ دوم.
۲۵. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳، *بحار الانوار*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۶. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۳، *مجموعه آثار*، ج ۲۳، تهران، صدرا.
۲۷. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۸۳، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چ بیست و سوم.
۲۸. نخودکی اصفهانی، حسینعلی، ۱۳۷۸، *نشان از بی‌نشان‌ها*، تهران، جمهور.
۲۹. همایی، جلال‌الدین، ۱۳۸۹، *مولوی‌نامه*، تهران، هما.
۳۰. یشربی، سید یحیی، ۱۳۷۷ الف، *عرفان نظری*، قم، بوستان کتاب.
۳۱. _____، ۱۳۷۷ ب، *فلسفه عرفان*، قم، بوستان کتاب
۳۲. _____، ۱۳۸۵، *آب طربناک*، تهران، نشر علم.

